

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

تأثیر اسلام و فرهنگ شرقی بر آثار میخائیل لرمانتف (نویسنده قرن طلایی ادبیات روسیه)^{۱*}

دکتر مرضیه یحیی پور

استاد دانشگاه تهران

زینب صادقی

کارشناس ارشد ادبیات روسی

چکیده

یکی از موضوعاتی که در بحث ادبیات تطبیقی مطرح می‌شود، تأثیر و تأثرهای ادبی و فرهنگی شرق و غرب بر یکدیگر می‌باشد. لذا مسأله تأثیر شرق و فرهنگ شرقی بر آثار ادبی غرب از دیرباز مورد توجه منتقدان و صاحب‌نظران بوده است. البته باید بر این نکته تأکید کنیم که تأثیر ادبیات و فرهنگ شرق و جلوه‌های آن در آثار اروپایی به خصوص در آثار رمانتسم به روشنی نمایان است.

در این مقاله، به بررسی مسأله تأثیر شرق و اسلام در آثار میخائیل لرمانتف پرداخته‌ایم و با بررسی نمونه‌هایی از اشعار این شاعر، درام و رمان‌نویس روس، گرایش وی را به شرق و فرهنگ شرقی نشان داده‌ایم. در بسیاری از اشعار لرمانتف، شاعر برعلاقه و گرایش خود به شرق پافشاری می‌کند و بدان فخر می‌ورزد. بررسی آثار این شاعر نیز نشان از آگاهی و معرفت وی نسبت به ایران، مکه، مصر، فلسطین و... دارد، البته بیشترین تأثیر او از قفقاز می‌باشد که در کودکی چندین مرتبه برای استفاده از آب‌های معدنی به آنجا سفر کرده بود و همچنین، به دلیل تبعیدش توسط نیکلای اول به قفقاز، او توانست از نزدیک با فرهنگ مسلمانان قفقاز آشنا شود. لرمانتف تمدن کهن مشرق زمین را در آثار خود پاس می‌دارد و به طبیعت زیبای کشورهای شرقی عشق می‌ورزد و در سروده‌های خود مناظر شرقی را با خلاقیتی تأثیر گذار به تصویر می‌کشاند.

واژگان کلیدی

شرق، قرآن، فرهنگ و معارف اسلامی، اسلام، الهام.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۱
نشانی پست الکترونیک نویسنده: myahya@ut.ac.ir

۱- مقدمه

در بررسی ادبیات روسیه و آثار برجسته آن، نباید نقش مهم آن را در توسعه ادبیات جهان دست کم گرفت. ولی متأسفانه به علت ترجمه نشدن بسیاری از آثار نویسندگان روس، گنجینه‌های ادبی برخی از آن‌ها برای جامعه ناآشنا با زبان روسی، تاکنون ناشناخته باقی مانده و کمتر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. هر چند آشنایی با ادبیات روسی در ایران به مدد ترجمه‌های جدید، در حال گسترش است، اما این ترجمه‌ها به نویسندگان خاصی محدود شده‌اند و بیشتر در حوزه آثار منشور می‌باشند. یکی از این نویسندگان و شاعران باقریحه روس، میخائیل لرمانتف می‌باشد که مسأله شرق و فرهنگ شرقی و به ویژه اسلام و قرآن در آثار او از جایگاه والایی برخوردار است. اما عظمت و جایگاه راستین شرق و اسلام در آثار او کمتر مورد توجه و پژوهش قرار گرفته است.

به همین دلیل، بررسی ما در این مقاله، معطوف به آثار میخائیل لرمانتف، از منظر ادبیات تطبیقی و تأثیر شرق و اسلام بر آثار او می‌باشد و سعی می‌نماییم با بیان ویژگی‌ها و انطباق بیشتر آثار لرمانتف با فرهنگ شرقی در پرتو تازه‌ای به دیدگاه‌ها و ارزیابی وی از شرق که در دوران بحرآن‌های جامعه خویش به آن‌ها دست یازیده، پی ببریم.

۲- نقد و بررسی

پیش از بررسی مسأله شرق و فرهنگ شرقی در آثار لرمانتف، به‌طور مختصر به نحوه آشنایی او با شرق و اسلام می‌پردازیم تا به درک سزاواری که شایسته آثار اوست، دست یابیم.

میخائیل لرمانتف در سال ۱۸۱۴ در مسکو به دنیا آمد و در سال ۱۸۴۱ در سن بیست و هفت سالگی در دوئل کشته شد و در همین دوران کوتاه آثاری خلق کرد که تاکنون ممتاز و یگانه باقی مانده است. لرمانتف، شرق را به عنوان مهد بشریت می‌پنداشت و کتاب مقدس برای او سرچشمه آشنایی با بابل، مصر و دیگر کشورهای شرقی بود. او در نامه‌ای به رایفسکی در سال ۱۸۳۷ می‌نویسد: «شروع به یاد گرفتن زبان تاتاری کرده‌ام که در این جا و به‌طور کلی در آسیا-مانند زبان فرانسوی در اروپا - ضروری به نظر می‌رسد و تأسف می‌خورم که چرا تاکنون به این امر نپرداخته بودم، در آینده ممکن است مفید واقع شود. تصمیم دارم به مکه و ایران سفر کنم.»^۲ (گارلانف ۱۹۸۹، ۳۰۱).

اما سفر به ایران و مکه هرگز در عمر کوتاه نویسنده، میسر نشد. لرمانتف در منظومه "ساشکا" که در سال ۱۸۳۹ به طبع رسید، از علاقه و گرایش خود به شرق چنین می‌سراید:

در جستجوی دین نیستم
- آخر من پیامبر نیستم.
همین بس که با روح خویش
به سوی شرق کشیده می‌شوم؛
آن‌جا که باده و خوگ کمیاب است،

و آن‌جا که می‌گویند، نیاکان ما می‌زیسته‌اند (نایدیچ ۱۹۹۴، ۲۳۲)

در این شعر لرمانتف به اعتقادات مذهبی و محدودیت‌های دینی مسلمانان توجه داشته است که حتی در نقدهای مغرضانه آثار لرمانتف، اشعاری که در آن‌ها احساسات و اعتقادات مذهبی شاعر بیان شده‌اند، از بهترین سروده‌های او محسوب می‌شوند. به‌عنوان مثال، شعر "سپاس" از بهترین نمونه‌های شکرگزاری در ادبیات جهان محسوب می‌شود:

« تو را سپاس می‌گویم، برای همه چیز، برای همه چیز

برای رنج‌های نهانی عشق

برای تلخی اشک‌ها و زهر آگینی بوسه‌ها

برای انتقام دشمنان و افترای دوستان

برای تب و روحم که در بیابان‌ها تباه شد

برای همه آنچه که در زندگی فرییم داد...» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۳۵)

لرمانتف در قسمتی از شعر والرینک (۱۸۴۰) نیز از نزدیکی روح خود به شرق

چنین می‌سراید:

شاید آسمان شرق

ناخواسته مرا با تعالیم پیامبرشان

نزدیک ساخت.

البته لرمانتف، به اوضاع و شرایط سیاسی شرق نیز گرایش داشته و به آن توجه می‌کرده است که گواه این مطلب داستان منظوم "داستانی برای کودکان" (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۸۴) است که در آن صحبت از مصر و پادشاه آن "محمد علی پاشا" می‌باشد که از جانب دولت فرانسه حمایت می‌شده است (نایدیچ، ۱۹۹۴، ۲۳۷).

البته او در سروده‌هایش، نسبت به وضعیت کشور خود نیز بی تفاوت نبوده است، مثلاً در شعر "میهن" از عشق عمیق خود به روسیه و گذشته تاریخی آن و سرنوشت آن در آینده سخن می‌گوید. شعرهای "بارادینو" و "اندیشه" نیز از مضامینی میهنی و حماسی برخوردارند و شعر "مرگ شاعر" سوگواری شاعر برای پوشکین و در واقع، برای سرنوشت کشور خود بوده است. در شعر "خودت را باور نکن..." نیز، شاعر سعی در فهمیدن و درک رنج ملت خود دارد که از احساسات و تأثرات شخصی خود او نشأت می‌گیرد که ماحصل سرخوردگی‌های اجتماعی و سیاسی و جستجوهای بی هدف و نافرجام نسل شاعر جوان، در دوران خود بوده است که در همه جا سخت ریشه دوانده بود. بازتاب این بدینی فلسفی را که پیامد مسلم و گریز ناپذیر شکست قیام دکابریست‌ها (انقلابی‌های روسی که غالباً از قشر اشراف بوده و در دسامبر ۱۸۲۵ بر ضد تزار قیام کردند) بود، می‌توان در دیگر آثار لرمانتف نیز مشاهده کرد.

اعتقاد به قضا و قدر به عنوان یک عامل بازدارنده از فعالیت‌های انسانی، یکی از مهم‌ترین موضوعات آثار لرمانتف است که در بعضی از کشورهای اسلامی رواج دارد. به عنوان نمونه، در یکی از مجموعه داستان‌های "قهرمان عصر ما" به نام "قدریون" قهرمان داستان می‌گوید: «ما درباره این عقیده مسلمانان که سرنوشت انسان در آسمان‌ها نوشته شده است، بحث می‌کردیم. این عقیده در بین ما مسیحی‌ها، طرفداران بسیاری پیدا کرده بود و هر کدام از ما برای اثبات یا نفی آن دلیل می‌آوردیم.» (لرمانتف ۱۹۸۴، ۱۳۳).

لرمانتف از طریق درس تاریخ و جغرافیای عمومی شرق در دانشکده افسری با جغرافیا و جنگ‌های نظامی شرق آشنا، و در همین دانشگاه بود که به ادبیات فارسی، عربی و فرهنگ اسلامی علاقمند شد و این شیفتگی در بسیاری از آثار لرمانتف انعکاس یافته است.

زندگی در قفقاز و آشنایی با مردم آن سبب پدید آمدن رمان "قهرمان عصر ما" و منظومه‌ها و اشعاری مانند "ابلیس"، "میتسیری"، "قفقاز" و... شده است. او در شعر قفقاز «فقط در یک مصرع به کودکی خود اشاره کرده است، ولی در بقیه ابیات به وصف طبیعت زیبای قفقاز می‌پردازد:

با آن که در طلوع زندگی

ناچار جدا گشته‌ام از شما، ای کوه‌های جنوب!

اگر می‌خواهی تا ابد آن‌ها را به یاد داشته باشی،

به آن جا باید باری سفر کرده باشی؛

همچون ترانه شیرین میهن

قفقاز را دوست دارم.

مادرم را در کودکی از دست دادم.

گویی در طراوت شب هنگام

طنین دشت خاطره بود

از این رو من قلۀ آن صخره‌ها را دوست دارم

من قفقاز را دوست دارم.

خوشبخت بودم با شما، تنگه‌های کوه!

و پنج سال چه زود گذشت: اما هنوز دلتنگ شما

آن جا یک جفت چشم جادویی دیده‌ام

زمانی که آن نگاه را به یاد می‌آورم، قلبم به تپش می‌افتد

من قفقاز را دوست دارم..!» (یحیی پور ۱۳۸۵، ۱۰۹)

یکی دیگر از آثار لرمانتف درباره شرق، شعر "بحث" می‌باشد که در سال

۱۸۴۱ (آخرین سال زندگی شاعر) سروده شده است. «لرمانتف در پشت صفحه

دست‌نویس این شعر در دفترچه یادداشت خود کلمه "شرق" را (به‌عنوان نام یک

بخش) نوشته بود.» (لوتمان ۱۹۹۶، ۵۳۲) که نشان‌دهنده قصد شاعر برای نوشتن

یک دوره شعر پیرامون مسأله شرق بوده است و پس از آن اشعار "تامارا" و

"دیدار" را سروده است. شعر "بحث" مجادله دو کوه البرز و کازبیک، درباره

سرنوشت شرق می‌باشد که در آن زمان چشم طمع استعمارگران غرب به آن

دوخته شده بود.

«شعر "بحث" تنها اثر لرمانتف بود که در مجله "ماسکویتیانین" به طبع رسید

که شاعر آن را به دوست خود "سامارین" سپرده بود و درخواست کرده بود که

آن را بدون اضافه کردن هیچ توضیحی چاپ کند و علت آن نقد مغرضانه

"شویرف" بود که علیه تعبیر بلینسکی از شخصیت پچورین در رمان "قهرمان

عصر ما" به کار رفته بود. بلینسکی شخصیت پچورین را ویژگی جوانان روسی

عصر لرمانتف قلمداد کرده بود. اما شویرف بر خلاف او، شخصیت پچورین را

بازتاب دروغین و ساختگی غرب تصور می‌کرد و ملل شرقی را کوه‌نشین و غیر

متجدد می‌نامید و لرمانتف با توانایی هنری خود، مخالفت عمیقش را با تصورات

ایدآلیستی و انتزاعی شویرف، به صورت منطقی بیان نمود.» (ماسکویتیانین ۱۸۴۱، ۵۱۵).

لرمانتف در این شعر، دیدگاه خود را نسبت به مسأله شرق و غرب و نگرانی‌اش را از سرنوشت شرق بیان می‌کند و چندین مرتبه واژه هشدار را در شعر خود به کار می‌برد:

هشدار! ای مردم انبوه و ای شرق مقتدر!

علی‌رغم گرایش لرمانتف به شرق، وی در این شعر، با دیدی واقع‌بینانه، خواب‌آلودگی و سکوت ملت‌های شرق آن روزگار را که باعث قشون‌کشی غرب به سوی شرق مقتدر و متمدن شده بود، مورد نکوهش قرار می‌دهد:

در آن جا انواع مردم در قرن نهم غنوده‌اند؛

آن گرجستانی خواب‌آلوده را

در سایه سار آن چنار بنگر

که کف شراب شیرین را

بر شلوار نقش‌دار خویش می‌ریزد.

و آن تهرانی را

در کنار فواره مروارید

بردیوان رنگین بنگر

که خمیده بر دود قلیان

چرت می‌زند.

و آن جا در جوار سرزمین فلسطین

خداوند سرزمینی مرده،

بی‌عمل و بی‌فعل را

سوزانده است.

و نیل زرد را که سال هاست

با سایه‌ها بیگانه است

و پلکان تفیده مزارهای فاخر را می‌شوید... (لرمانتف ۱۹۸۸، ۲۱۴)

لرمانتف در مورد بیگانه‌زدگی کشور خود در خاطراتش می‌نویسد: «ما باید خودکفا باشیم و اصالت خود را به عموم بشریت نشان دهیم. چرا همیشه به اروپا و فرانسه گرایش داریم؟ من تا حد زیادی روی آسیایی‌ها تحقیق کرده‌ام و دلم

می‌خواهد به اسرار جهان‌بینی آسیایی‌ها که برای ما و حتی برای خودشان هم شناخته شده نیست، پی ببرم.» (لرماتنف ۱۹۸۸، ص ۳۱۲).

البته باید گفت که از نظر لرماتنف، انسانیت و دستیابی به ارزش‌های والای انسانی برای همه ملت‌ها و دولت‌ها امکان‌پذیر است. ایوان بونین شاعر قرن بیست روسیه نیز در شعر "امت پیامبر" همین نظر را نسبت به مسلمانان دارد و به آن‌ها هشدار می‌دهد که تابع غرب و انگلیسی‌ها نباشند: «بونین در این شعر از مسلمانان می‌خواهد که مانند سرو آزاده باشند و آن‌ها را از تسلیم شدن در برابر بیگانگان بر حذر می‌دارد. خطاب او در این شعر به همه مسلمانان است. با خواندن این شعر به نظر می‌رسد بونین این ابیات را همین امروز برای کشورهای مسلمان که غرب به بهانه صلح و امنیت چشم به آن‌ها دوخته، سروده است. این ابیات بسیار حزن‌انگیز و با غرور سروده شده‌اند. شاعر در این شعر از طرفی به مسلمانان هشدار می‌دهد که حق ندارند به هیچ غریبه‌ای بدی کنند و از طرف دیگر، خاطر نشان می‌کند تا کمالات انسانی خود را حفظ کنند و خود را محتاج صدقه انگلیسی‌ها ندانند، چرا که آن‌ها امت پیامبر هستند و انگلیسی‌ها از آن‌ها برتر نیستند.» (یحیی‌پور ۱۳۸۶، ۲۹).

یکی از شخصیت‌های اشعار لرماتنف که آن را از قرآن الهام گرفته است، ابلیس می‌باشد. کلمه ابلیس در قرآن کریم ۱۱ بار آمده است. مجتبیایی در دایره-المعارف بزرگ اسلامی برای آن ریشه‌ای عربی فرض کرده است و آن را مشتق از ریشه بلس دانسته است که «اساساً به معنی نومید شدن و گاه نومید کردن است. از سوی دیگر، خاورشناسان بر اساس مطالعه در منابع مختلف، کلمه ابلیس را تحریف شده واژه "diabolos" یونانی دانسته‌اند که نظریه‌های مختلفی درباره تبدیل شدنش به ابلیس عربی وجود دارد. برای ابلیس صورت‌های مختلف بر شمرده‌اند که در متون تفسیری-ادبی و عرفانی ایران بسیار نقل شده است. از مردی یک چشم با دستاری بلند یا سرخ موی با چشمانی روشن و نافذ تا هیئت‌هایی ترسناک و خوف‌انگیز. چنان‌که راویان این تصاویر ذکر می‌کنند، در حین دیدن ابلیس با این هیئت زبانشان قفل شده و ساکن مانده‌اند. از سوی دیگر، روایت‌هایی نیز وجود دارد که او را بسیار زیباروی با بال‌های افراشته (چیزی نزدیک به تصویر جبرئیل در سنت اسلامی و مسیحی) دانسته‌اند و در این باب حتی داستان‌های زیبایی نیز روایت کرده‌اند.» (مجتبیایی، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی).

در ادبیات کلاسیک و معاصر ایران و جهان نیز از این کارا کتر فرازمینی استفاده‌های فراوان شده که اغلب با مرگ و نیستی همراه است و فنا و نابودی را برای انسان رقم می‌زند. اما در ادبیات عارفانه، ابلیس چهره دیگری نیز دارد و با چهره‌ای که عوام آن را می‌شناسند، تفاوت عمده دارد.

به گفته شفیع کدکنی، دو دیدگاه نسبت به ابلیس وجود دارد: «در ادب ایران و جهان دو تلقی نسبت به ابلیس وجود دارد، یکی همان است که از کتاب‌های دینی ناشی شده و او را منشاء همه بدی‌ها می‌شناسند. تلقی دوم که غیر متعارف یا عرفانی است، با نظر دلسوزانه و حتی مساعد به او نگاه می‌کند. بدیع‌ترین توجیه و تعبیر از ابلیس را ما در عرفان ایرانی می‌بینیم و حتی سعدی تا بدان جا رفته که زیباترین شمایل را به او ببخشد و کسانی را که با او دشمنی می‌ورزند، ناآگاه یا مغرض بخواند.» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۲، ۱۳۱) و هم به گفته شفیع کدکنی، نخستین دفاعیه ابلیس که می‌توان آن را زیباترینشان نیز نامید، منصوب به سنایی غزنوی است که از سرگردانی و آوارگی خود و از رانده شدنش از بهشت، و از جاه و مقامی که در آن جا داشته و از بندگی و طاعتش که به هیچ گرفته شده، با اندوه سخن می‌گوید:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود
سیمرخ عشق را دل من آشیانه بود
بر درگهم، ز خیل فرشته سپاه بود
عرش مجید، جاه مرا آستانه بود
در راه من نهاد، نهان، دام مکر خویش
آدم میان حلقه آن دام دانه بود
می‌خواست تا نشانه لعنت کند مرا
کرد آنچه خواست، آدم خاکی بهانه بود
هفتصد هزار سال به طاعت ببوده‌ام

وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود... (سنایی غزنوی ۱۳۴۱، ۸۷۱)

ابلیس قهرمان منظومه "ابلیس" لرمانتف که به علت سجده نکردن در برابر آدم از بهشت رانده شده و مطرود در گاه الهی گشته است، با زبانی پر زنگار از غم، از گذشته پر فخر خود که از ایمان و جایگاه برجسته و والایی در نزد خداوند برخوردار بوده، سخن می‌گوید. البته بر خلاف شعر سنایی در شعر لرمانتف پرسونای شاعرانه یا من گوینده شعر، ابلیس نیست، بلکه شعر از زبان راوی سروده

شده است و فقط در برخی از ایات، گوینده، خود ابلیس می‌باشد، اما راوی در این منظومه از همان دید عارفانه نسبت به ابلیس برخوردار است که پیشتر از آن سخن رفت:

ابلیس حزن آلود، روح مطرود
بر فراز زمین گنه آلود، پرواز خویش آغاز نمود
و فوج فوج خاطرات بهترین روزها
از مقابلش گذر کردند

آن روزها که در سرای نور
چونان فرشته‌ای والا مقام و مجرد (پاک) می‌درخشید
آن روزها که شهاب تندرو
با تحیت نوازشگر و شادابش
می‌خواست جای او باشد
آن روزها که از میان جاودانه مه
این مشتاق دانستن

کوچنده کاروان‌ها را دنبال می‌کرد
و سبکبال در ملکوت اعلی می‌درخشید
آن روزها ایمان داشت و عشق می‌ورزید.
اولین مخلوق سعادت‌مند!

نه کینه را می‌شناخت و نه شک را.
و نه ایام بی‌حاصل دلتنگی
عقل ناامید او را تهدید می‌کرد.

و چه بسیار ... و چه بسیار

آنسان که توان یادآوریشان را نداشت! (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۵۵)

اما ابلیس لرمانتف که از بدی و سرگردانی در زمین به ستوه آمده، سال‌ها بی‌هیچ مأمونی در بیابان‌ها پرسه می‌زند. بذر بدی را در زمین می‌نهد و هیچ کجا در برابر این هنر خود، مقاومتی نمی‌بیند و به همین دلیل، از بدی دلزده و بیزار می‌گردد. با وجود این، در سینه این تبعیدی، نیروها و احساسات جدید برانگیخته نمی‌شدند و او نسبت به هر چیزی که در مقابلش بود، نفرت می‌ورزید و یا آن را تحقیر می‌کرد.

ابلیس لرمانتف، بی‌هدف، بر فراز زمین پرواز می‌کند و غمگین و افسرده است، اما هنگامی که شاهزاده خانم زیبا "تامارا" را در لباس عروسی به انتظار

نامزدش می‌بیند، مجدداً از تقدس عشق، مهربانی و زیبایی برخوردار می‌گردد و تصمیم به صلح و آشتی با آسمان‌ها و دوست داشتن و نمازگزاردن و ایمان به نیکی می‌گیرد. "تامارا" نیز به او دل می‌بندد، «اما هنگامی که ابلیس، فرشته نگهبان "تامارا" را می‌بیند، از روی تنفر و حسادت، تصمیم به کشتن تامارا می‌گیرد. تامارا کشته می‌شود و روح او به دوزخ پرواز می‌کند. ابلیس، فرشته نگهبان را در حالی که از فراز آسمان‌ها می‌گریزد، می‌بیند و با لبخندی کنایه‌آمیز از او دور می‌شود» (لرمانتف ۱۹۸۸، ۷۰۹).

غنیمی هلال در مورد ابلیس لرمانتف می‌نویسد: «موجودی است بی‌هدف، کوه‌های قفقاز را می‌پیماید، آزادی و استکبارش را به رخ آفرودیت می‌کشد. ولی در همین حال، بدبخت و غمزده است، زیرا غریزه عشق از او سلب شده است. شاهزاده خانم زیبا تامارا را در لباس عروسی به انتظار نامزد محبوبش می‌بیند. به آرزوی عشق تامارا نامزد او را می‌کشد. تامارا با دل شکسته و افسرده خانه خود را به سوی دیر ترک می‌کند. شیطان می‌کوشد تا با سحر بیان قلب دختر را برباید. بر او بوسه مرگ می‌زند و تامارا در دم جان می‌سپارد. شیطان با همه ناامیدی و بدبختی، تهی از عشق و خالی از هرگونه احساس نیک و بد، تخم بدی‌ها را در جهان می‌افشاند و مست از باده غرور و نخوت است.» (غنیمی ۱۹۹۴، ۴۱۹).

در سراسر این سروده، روح شرقی حاکم است و کلمات شرق، قفقاز، کازبک و بهشت و جهنم چندین مرتبه در این منظومه داستانی تکرار می‌شود. یکی از نکات دیگری که نشان از تأثیر گرفتن لرمانتف از قرآن مجید دارد، سوگندهایی است که ابلیس در این منظومه یاد می‌کند:

سوگند به روز نخست آفرینش

سوگند به روز رستاخیز

سوگند به رسوایی جنایت

سوگند به آیین جاودان حق

سوگند به نزول عذاب سخت... (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۵۵)

و در جایی دیگر، به ستاره نیمه شبان و پرتو طلوع و غروب... و به "آسمان و دوزخ" سوگند یاد می‌کند. این سوگندها از نظر ظاهری یادآور سوره شمس می‌باشند.

لرمانتف در سال ۱۸۴۱ شعری تحت عنوان "پیامبر" با الهام از زندگی رسول اکرم (ص) سرود که به نوعی ادامه موضوع "پیامبر" پوشکین است. «مطالعه شعر "پیامبر" پوشکین، به خصوص بخش پایانی آن، انسان مسلمان و شرقی را به یاد داستان بعثت پیامبر اکرم (ص) می‌اندازد: جبرئیل امین از جانب پروردگار فرود می‌آید، پیامبر را در آغوش می‌گیرد، جهالت را از او می‌گیرد و اولین آیات الهی یعنی کلام وحی را در دل او قرار می‌دهد و از او می‌خواهد با کلام وحی مردم را آگاه کند. پیدا است که پوشکین نه تنها با معارف و عرفان دینی و عملی اسلام آشنا بوده، بلکه این مسأله برای او حایز اهمیت و قابل تعمق نیز بوده است.» (کریمی مطهر ۱۳۸۴، ۷۱).

اگر شعر "پیامبر" پوشکین به چگونگی نبوت و رسالت پیامبر (ص) می‌پردازد، "پیامبر" لرمانتف، به حوادثی که پس از نبوت، برای پیامبر (ص) رخ می‌دهد و به سختی‌هایی که پیامبر (ص) برای رسالت خویش متحمل می‌شود، می‌پردازد. شعر لرمانتف، مربوط به زمانی می‌شود که پیامبر از مکه به مدینه هجرت می‌کند و مورد تعقیب واقع می‌شود:

از آن زمان که پروردگار جاودان
به من درایت و معرفت نبوت ارزانی کرد
در دیدگان مردم
آیه‌های خشم و عیب را می‌خوانم
من به تعالیم راستین
عشق و حق فرا می‌خوانم.
اما نزدیکانم جنون‌آمیز
بر من سنگ می‌زدند
و خاکستر بر سرم می‌پاشیدند.
و من، فقیر و تهیدست، از شهرها گریختم
و اینک در بیابان به سر می‌برم.
و چون بر پرندگان
خداوند بی‌دریغ روزی‌ام را بر من می‌بخشاید.
پند خالق ابدی

به من مخلوق زمینی سرسپرده، چنین است،
و ستارگان درحالی که با پرتوهای خویش شادمانه می‌رقصند

به من گوش جان سپرده‌اند.
 آن‌گاه که شتابان از میان شهر پر هیاهو می‌گذشتم
 بزرگان با لبخندی غرورآمیز
 به کودکان می‌گفتند:
 به او بنگرید که درس عبرتی برای شماست
 او متکبر بود، و با ما سرسازش نداشت،
 او که ساده‌لوحانه می‌خواست به ما بقبولاند
 که خداوند از زبان او سخن می‌گوید!
 کودکان به او بنگرید،
 چه عبوس و نحیف و پریده‌رنگ است!
 و چه بی‌پروا و تهیدست.

و چه سان همه او را تحقیر می‌کنند! (لرمانتف ۱۹۸۸، ۲۲۴)
 با وجود آن‌که لرمانتف هیچ‌گاه به سرزمین‌های مقدّس، سفر نکرده بود، اما در اشعار خود با ظرافت تمام به آن‌ها پرداخته است. یکی از این آثار، شعر "شاخه فلسطین" می‌باشد که در سال ۱۸۳۷ پیش از دستگیری شاعر به‌خاطر سرودن شعر "مرگ شاعر" و به‌هنگام ملاقات وی با موراوئیف (۱۸۰۶-۱۸۷۴) در منزل او سروده شده است. براساس اظهارات موراوئیف، «شعر "شاخه فلسطین" با الهام ناگهانی لرمانتف، پس از دیدن شاخه نخلی که من به‌عنوان نمونه و استعاره از شرق (فلسطین) همراه آورده بودم، سروده شده است.» (موراوئیف ۱۸۷۱، ۲۳) و در آن احساسات شاعر نسبت به این سرزمین به وضوح نمایان است:

با من بگو، ای شاخه فلسطین
 در کجا بالیدی، کجا شکوفا شدی؟
 و آذین کدام تپه و کدام دره بوده‌ای؟
 در کنار آب‌های پاک اردن
 پرتو مشرق زمین، تو را نوازش کرد؟
 و باد شبانگاهی کوه‌های لبنان
 خشمگینانه تو را به اهتزاز در نیاورد؟
 آیا آن‌هنگام که پسران تهیدست سلیم
 برگ‌های تو را می‌بافتند
 دعا خواندند؟

و یا ترانه‌های کهن سرودند؟
 آیا هنوز آن نخل زنده است؟
 آیا هنوز در هرم تابستان، ابران صحرا را
 با گیسوان انبوه خود می‌فریبد؟
 آیا در این جدایی حزن‌انگیز
 آن نخل نیز چون تو پژمرده است
 و خاک مگاک، حریصانه بر برگ‌های زردش نشسته است؟..
 بگو: کدام دست پرهیزگار
 تو را به این سرزمین کشاند؟
 و آیا هیچ برای تو دلتنگ می‌شود؟
 آیا هنوز حافظ رد اشک‌های سوزانی؟
 و آیا بهترین جنگجوی لشکر الهی
 با آن جبین بی‌ابرش
 چون تو در پیشگاه مردم و خداوند
 همواره شایسته آسمان‌ها بود؟..
 ای شاخه بیت المقدس!
 تو وارث تشویش‌های پنهانی
 که در برابر تمثال زرین، قامت بسته‌ای
 تو نگاهبان وفادار مقدّساتی!
 شفق روشن، فروغ مجمری
 قاب شمایل و صلیب، سمبل مقدّسات...
 و همه چیز پیرامون تو و بر فراز تو
 سرشار از صلح و شادمانی است. (لرمانتف ۱۹۸۸، ۱۵۹)

لرمانتف در اشعارش، مناظر طبیعی را چنان توصیف می‌کند که خواننده با تمام احساس می‌تواند، آن را درک و در ذهن خود ترسیم کند. یکی از این سروده‌ها که در آن لرمانتف، طبیعت زیبای شرق عربی را در غالب یک داستان توصیف می‌کند، شعر "سه نخل" می‌باشد که در آن، شاعر پس از آوردن عنوان شعر، عبارت "افسانه شرقی" را نوشته است. چنان که می‌دانیم؛ نخل یکی از اشجار قرآنی محسوب می‌شود و در سوره‌های مختلف، خداوند از آن یاد می‌کند و درختی است که حضرت مریم، در زمان تولد حضرت عیسی (ع)، از کسان خود

در بیت المقدس به آن پناه برد و به فرمان الهی، درخت سبز شد و میوه داد (سوره مریم، آیه ۲۳).

در این سروده، درختان نخل که در صحرای شنی عربستان روییده بودند و هیچ کاروانی از سایه فرح بخش آن ها لذت نمی برد، از فلسفه آفرینش خود مأیوس شده و به بارگاه الهی شکوه می کنند.

...

و نخل ها برای پروردگار زاریدند:

برای این زاده شده ایم، تا در این جا پژمرده شویم؟

آیا به عبث در این کویر بالیدیم و شکوفا شدیم،

و با باد و سوز لرزیدیم،

و با هیچ نگاه مهربانی نوازش نشدیم؟

اوه ای آسمان، پس حکم مقدس تو حقیقت ندارد!

در این هنگام کاروانی از دور نمایان می شود. کاروانیان تصمیم می گیرند در زیر سایه نخل ها استراحت کنند و از آب خنک جویبار برای رفع عطش بنوشند. و آن گاه شب را در آن جا اتراق کردند و چوب نخل ها را جهت گرم شدن بریدند و آتشی افروختند. صبح هنگام که عزیمت کردند، تنها مشتهی خاکستر از نخل ها برجا گذاشتند که با ماسه ها و شن های بیابان آمیخته شدند.

کاروان با هیاهو به نخل ها نزدیک شد

و شادمان در سایه سار نخل ها خیمه گاه خویش را گسترده.

و کوزه ها ترنم وار از آب لبریز شدند

و نخل ها با غرور سرهای پر بار خویش را تکان می دادند

و میهمانان ناخوانده را تهنیت می گفتند

و جوی خنک بی دریغ سیرابشان می کرد.

همین که تاریکی بر زمین سایه گسترده

تیشه ها بر ریشه های خیزان کوبیدن گرفت

و دست پروردگان صدساله بی جان بر زمین افتادند!

کودکان پیراهن از تن آن ها دریدند،

و آن گاه پیکره هایشان پاره پاره شد

تا صبح آهسته در آتش سوختند.

آن گاه که مه به سمت مغرب بار رحیل بست

کاروان راه خویش را در پی گرفت
و بر خاک بی حاصل اثر غمگینی بر جا ماند
تنها خاکستری سفید و سرد دیده می شد
و خورشید باقیمانده چوب‌های خشک را سوزاند
و آن گاه باد در دشت‌ها پراکنده‌شان ساخت.
و بدین ترتیب، لحظه‌ای که سال‌های مدید در انتظار آن بودند، به لحظه فنا و
نابودی آن‌ها تبدیل می‌شود:

و اینک همه چیز در اطراف بکر و عریان است -
و برگ‌ها با جویبار خروشان خود نجوا نمی‌کنند
و از پیامبر او عبث در طلب سایه است
چرا که او را فقط شن‌های تفتیده مستور کرده
و کرکس کاکل‌دار بر فراز دشت‌های تهی

شکار خویش را می‌کشد و او را عذاب می‌دهد (لرماتنف ۱۹۸۸، ۱۷۵)

مفهوم رستاخیز و تردید در فلسفه آفرینش در این شعر از سوره "اصحاب کهف" قرآن کریم، الهام گرفته شده است. در این شعر صحرای عربستان و هرم بیابان‌ها با چنان مهارتی به تصویر کشیده شده است که گویا یک تابلوی نقاشی است. انسان نیز مانند سه نخل به علت عدم شناخت صحیح از علل موجود در جهان هستی، خود را به ورطه نیستی می‌کشانند. همه چیز برای انسان مهیا است، اما به نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته، ارج نمی‌نهد.

یکی دیگر از منظومه‌های لرماتنف که به طبیعت شرق و موضوع آزادی می‌پردازد، "میتسیری" است. «شاعر در ابتدا، عنوان "بری/beri" را برای این منظومه برمی‌گزیند که در زبان گرجی به مفهوم "راهب" می‌باشد. اما بعدها آن را به "میتسیری" تغییر می‌دهد که معنی اولیه آن "خادم کلیسا" (توضیح شاعر)، و معنی دیگر آن "غریب و بیگانه" است. که این عنوان دوم، تناسب بیشتری با محتوای منظومه دارد و در سال ۱۸۴۰ در مجموعه اشعار لرماتنف چاپ شد. در حین کار بر روی این منظومه، اپیگراف آن نیز تغییر کرد و به جای جمله فرانسوی "هر کسی فقط یک وطن دارد" آیه‌ای از باب ۱۴ کتاب اول پادشاهان تورات را جایگزین کرد. آیه «کمی از آن عسل لذیذ خوردم، کنون آسوده می‌میرم» به عنوان اپیگراف/سخنان آغازین، اندیشه شاعر و محتوای اثر را به شکل بارزتری بیان می‌نماید.» (لرماتنف ۱۹۸۸، ۷۱۱).

سوژه اثر چندان پیچیده نیست: پسرکی قفقازی که دوران اسارت خود را در کلیسای مرزی بسر می‌برد تا به منظور راهب شدن تربیت شود. اما به‌طور ناگهانی از آن‌جا گریخته، پس از سه روز جسم ناتوان او را می‌یابند، و بقیه منظومه به اعترافات پسرک اسیر نزد پدر روحانی، تعلق گرفته است. او این سه روز را بهترین روزهای زندگی‌اش تلقی می‌کند، به طوری که به خاطر آن شجاعانه زندگی خود را فدا می‌نماید و اعتراف می‌کند که همواره در روح او فقط یک اشتیاق آتشین وجود داشته است و آن هم آزادی بوده است و درخواست می‌کند که او را در محوطه کلیسا، از جایی که قفقاز از آن نمایان بود، دفن کنند.

در بخشی از منظومه پسرک چنین می‌گوید:

در دوردست‌ها، از میان مه

در برف‌های تابان چون الماس،

کهن قفقاز سپید پایدار را دیدم،

و ندانستم، چرا روحم چنان سبکبار گشته.

و طینی رمز آلود مرا گفت

که زمانی من هم آن‌جا زیستم،

و دیروزها در خاطر من

زلال‌تر و زلال‌تر شد... (لرمانتف ۱۹۸۸، ۵۹۴)

در این منظومه، لرمانتف سرود زیبای آزادی و عشق به قفقاز را از زبان پسرک اسیر می‌سراید، و در آن طبیعت زیبای قفقاز را به رخ می‌کشد و آن را بهشت می‌نامد. در این اثر، شاعر علاوه بر پرداختن به مفهوم زیبای آزادی که مضمون اثر بر آن استوار است، به مفاهیم میهن، زندگی و مبارزه در راه وطن و آزادی نیز می‌پردازد. در این اثر لرمانتف دو دنیای کاملاً متضاد را به تصویر می‌کشد: جامعه انسانی و جامعه غیر انسانی. لوتمان منتقد معاصر روسیه در کتاب خود این دو جهان را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد و می‌نویسد: «جهان طبیعت، دنیای "آزادی" و جامعه متمدن، دنیای "زندان" است. طبیعت به "میتسیری" آزادی و شانس عشق ورزیدن (به دختر گرجی) و شانس مبارزه کردن با حریف نیرومند را می‌دهد.» (لوتمان ۱۹۹۶، ۵۴۷) و در جای دیگر، شخصیت "ابلیس" و "میتسیری" را چنین مقایسه می‌کند: «ابلیس، رذیلت و پستی خود را به تمام بشریت منتقل می‌کند. برای او طبیعت، بیگانه است و با چشم حقارت به آن می‌نگرد. اما سیمای میتسیری به گونه دیگری سازمان یافته است. در کنه وجود او ایمان به انسانیت و

کمالات انسانی که به خاطر رسیدن به سعادت ساخته شده است، وجود دارد.» (لرمان ۱۹۹۶، ۷۷۴).

۳- نتیجه

چنان که ملاحظه شد، میخائیل لرمانتف به دلیل حضورش در قفقاز و تماسش با مردم آن، آثاری در خور تحسین و تقدیر خلق نموده است که در آن ها از گرایش و علاقه وافر خود به شرق، اسلام و فرهنگ مسلمانان سخن گفته است. نظرات نویسنده حاکی از ژرفای مطالعه و شناخت عمیق او نسبت به عظمت تمدن شرقی و زندگی مسلمانان می باشد. لرمانتف در آثار خود از یک سو، فرهنگ و تمدن کهن مشرق زمین را ارج می نهد و از سوی دیگر، نگران سرنوشت و آینده آن است که در آن زمان با سستی و رخوت خود موجب طمع و آزمندی بیگانگان شده بود و از این رو با هشدار، شرق را دعوت به بیداری و هوشیاری می نماید. وی مفاهیم آزادی درونی و عشق به وطن را به زیبایی در بسیاری از آثار شرقی خود منعکس می کند و با ذکر بسیاری از مفاهیم قرآنی و اسلامی به بیان "ایده آل های دوست داشتنی" خود می پردازد.

یادداشت ها

- ۱- مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان "اسلام و فرهنگ شرقی در آثار میخائیل لرمانتف" است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران در دست انجام است.
- ۲- ترجمه کلیه نقل قول ها و اشعار لرمانتف از زبان روسی به فارسی، به وسیله مؤلفان مقاله انجام گرفته است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۳)، ترجمه و شرح واژگان ابوالفضل بهرام پور.
۲. سنایی غزنوی ابوالمجدبن آدم، (۱۳۴۱)، دیوان با مقدمه و حواشی و فهرست، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات "ابن سینا".
۳. شفیعی کدکنی محمدرضا، (۱۳۷۲)، ابلیس در روایات و ادب فارسی، فصلنامه هستی، ش ۴.
۴. غنیمی هلال محمد، (۱۹۹۴)، ادبیات تطبیقی، تاریخ و تحول، تأثیر فرهنگ و ادبیات اسلامی، تهران، انتشارات "امیر کبیر".
۵. کریمی مطهر جان اله، یحیی پور مرضیه، (۱۳۸۴)، قرآن در اشعار الکساندر پوشکین، تهران، انتشارات "پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی".

۶. گارلانف گ.ی.، (۱۹۸۹)، در جستجوی ایده آل‌های مثبت، "بارادینو" م.ی. لرمانتف // م.ی. لرمانتف مسأله ایدآل‌ها، انتشارات "پنزا".
۷. لرمانتف میخائیل یوری یویچ، (۱۹۸۸)، کلیات، مسکو، نشر "پراودا".
۸. لوتمان ی.م.، (۱۹۹۶)، درباره شاعران و نظم، پتربورگ، انتشارات "هنر-س.پ.ب".
۹. مجتبابی فتح‌الله، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابلیس.
۱۰. موراویف ا.، (۱۸۷۱)، آشنایی با شاعران روس، کیف.
۱۱. نایدیچ ا.، (۱۹۹۴)، نکاتی درباره لرمانتف، مسکو، نشر "ادبیات هنری".
۱۲. یحیی‌پور مرضیه، (۱۳۸۶)، ایوان بونین و مشرق زمین، تهران، انتشارات "دانشگاه تهران".
۱۳. یحیی‌پور مرضیه، (۱۳۸۵)، علل وجود عنصر تنهایی در آثار میخائیل لرمانتف، پژوهش زبان‌های خارجی، انتشارات دانشگاه تهران، ش ۳۴.